



قال رسول الله ﷺ:

﴿إِذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلًا فَلْيُتَّقِنْ﴾

الكافي، ج ۳، ص ۲۶۳

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

رابطه دین و فرهنگ از نگاه آیت الله مصباح یزدی

شناسنامه مطلب	
مطلب	m-f-26
رده	مهارتی/فرهنگی/مباحث فرهنگی/مبانی و اصول/از نگاه بزرگان
برچسب	فرهنگ، دین، آیت الله مصباح یزدی
توضیحات	

پایگاه ترکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

۱. دین و فرهنگ

تعریف «دین» و «فرهنگ» چیست؟ و چه رابطه‌ای میان این دو وجود دارد؟

از سوی جامعه شناسان و اندیشمندان دینی تعاریف متعددی از دو واژه «فرهنگ» و «دین» ارائه گردیده است که نقل و بررسی هر یک از آنها و مقایسه بین دین و فرهنگ بر حسب هر یک از تعاریف، کاری بس دشوار و ملال‌آور خواهد بود. از این رو، ابتدا باید بر سر تعریفی از دین و تعریفی از فرهنگ توافق کنیم، آنگاه وارد بخش دوم پرسش فوق شویم.

الف) تعریف دین

دانشمندان دینی و بویژه مسلمانان تلاش کرده‌اند تا تعریف کاملی از دین عرضه کنند. همچنین جامعه‌شناسان نیز بحثها و تحقیقات فراوانی در این باره داشته‌اند که دین چیست و جایگاه آن در میان نهادهای جامعه کدام است؟ آیا اساساً دین یک نهاد اجتماعی است و یا مقوله‌ای دیگر است که نمی‌توان آن را به عنوان نهادی اجتماعی در نظر گرفت؟

به هر حال، ذکر این مقدمه ضرورتی ندارد، آنچه برای ما اهمیت دارد این است که مفهوم دین حق توضیح داده شود و عناصر و مؤلفه‌های آن تبیین گردد تا بر اساس بود و نبود آنها، به حق، یا باطل بودن دینی حکم کنیم. بنابراین، در تعریف دین، به گونه‌ای که دین حق را شامل شود و بر تمام ادیان الهی که در زمان خود اصالت داشته‌اند و بعدها تحریف شده‌اند صادق باشد، باید گفت: «دین مجموعه‌ای است از باورهای قلبی، و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها» که در بخش باورها، اعتقاد به یگانگی خدا و صفات جمال و جلال او، اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد قرار دارد که از آن به «اصول دین» یا «اصول عقاید» تعبیر می‌شود؛ و در بخش رفتارها نیز کلیه رفتارهای متناسب با باورها که بر حسب اوامر و نواهی الهی و به منظور پرستش و بندگی خدای متعال انجام می‌گیرد قرار دارد که از این بخش به عنوان «فروع دین» یاد می‌شود.

بنابراین، در تعریف اسلام به عنوان یگانه دین حق، (۱) می‌توان گفت: «اسلام عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی - که برآمده از امور فطری و استدلال‌های عقلی و نقلی است - و تکالیف دینی که از سوی خدای متعال بر پیامبر اسلام، صلی الله علیه و اله، و به منظور تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر نازل شده است». این تکالیف تمامی اموری را که به نحوی در سعادت دنیا و آخرت انسان نقش دارد در بر می‌گیرد.

این تعریف از دین، و به ویژه دین اسلام، نزد مسلمانان تعریفی شناخته شده و مقبول است.

ب) تعریف فرهنگ

جامعه‌شناسان برای واژه «فرهنگ» حدود پانصد معنا ذکر کرده‌اند که پرداختن به تك تك آنها و بررسی نقاط قوت و ضعف هر يك از آن معانی و مقایسه آن با دین بسی دشوار خواهد بود. ما در اینجا سه گونه تعریف - که هر يك از این گونه‌ها شامل تعداد زیادی از تعاریف می‌شود - را پیش می‌کشیم، سپس رابطه دین با هر يك را بررسی خواهیم کرد.

در برخی تعاریف، فرهنگ در برگیرنده اعتقادات، ارزشها و اخلاق و رفتارهای متأثر از این سه، و همچنین آداب و رسوم و عرف يك جامعه معین تعریف می‌شود. در گونه‌ای دیگر از

۱. در چرایی این که «دین حق بیش از یکی نیست» باید گفت: همان گونه که گذشت دین دارای دو بخش باورها و رفتارهای متناسب با آنهاست و باورها در حقیقت حکایت از واقعیّاتی دارد که عالم تکوین را پُر کرده است؛ یعنی، برآستی در عالم هستی خدایی یگانه با چنان ویژگی‌ها، انبیایی که حقیقتاً از سوی آن خدا مأموریت هدایت بشر را یافته‌اند و عالمی پس از این جهان، به نام آخرت، وجود دارند و این امور همگی نتیجه کاوش‌های ژرف عقلانی در عالم هستی است که به تأیید فطرت و کتب آسمانی تحریف نشده - از جمله قرآن کریم - نیز رسیده است.

از سوی دیگر خدای متعال که غرضش از خلقت انسان، به خیر و کمال رسیدن بشر است، احکام و تکالیف را به گونه‌ای وضع کرده است که با انجام هر يك از آنها مصلحتی از مصالح انسان برآورده گردد و

گامی در راه کمال انسانی برداشته شود، و به اصطلاح «احکام تابع مصالح و مفاسد واقعیّه هستند» و با تحریف و تغییر این احکام بطور قطع راه رسیدن به آن مصالح و کمالات نیز بسته می‌شود، و این با غرض خدای متعال از خلقت در تضاد خواهد بود.

از این رو، دین مادام که برخوردار از این دو بخش آن هم به دور از هر گونه تحریف باشد، دین حق خواهد بود و چون ادیان همگی از سوی خدا هستند و عالم را نیز واقعیّاتی یکسان تشکیل می‌دهد، پس امکان وجود دو دین حق در بستر زمان - که در عین حال با هم تنافی در همه یا برخی اجزاء داشته باشند - وجود ندارد.

تعاریف، آداب و رسوم شالوده اصلی فرهنگ تلقی می‌شود و صرفاً ظواهر رفتارها، بدون در نظر گرفتن پایه‌های اعتقادی آن، به عنوان فرهنگ يك جامعه معرفی می‌گردد.

و بالأخره در پاره‌ای دیگر از تعاریف، فرهنگ به عنوان «عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد» شناخته می‌شود.

ج) رابطه دین و فرهنگ

پس از شناخت سه نوع تعریف از فرهنگ، اینک می‌گوییم:

دین - که عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها - اگر با گونه نخست از تعاریف فوق مقایسه شود، جزء فرهنگ تلقی می‌شود؛ زیرا فرهنگ در این دیدگاه هم شامل باورهای قلبی دینی و غیر دینی و هم شامل رفتارها و اخلاق و آداب و رسوم دینی و غیردینی است. از این رو، «دین» جزء «فرهنگ» و زیر مجموعه‌ای از آن تلقی می‌شود.

اما اگر دین را با گونه دوم از تعاریف مقایسه کنیم، از آنجا که در این نوع از تعاریف ظواهر رفتار و آداب و رسوم به عنوان فرهنگ شناخته می‌شوند، رابطه دین با فرهنگ بسان دو مجموعه‌ای که فقط در بخشی از اعضا مشترك هستند قابل شناسایی است، و در این دیدگاه نه دین کاملاً جزء فرهنگ است و نه فرهنگ زیر مجموعه‌ای از دین می‌باشد.

شاید بتوان گفت تعریف فرهنگ به عاملی که به زندگی انسان معنا و جهت می‌دهد، منطقی‌ترین سخن در تعریف این واژه می‌باشد، اما پیش از هر چیز باید روشن کنیم که معنادار بودن زندگی انسان یعنی چه؟ اگر برخی رفتارهای انسان را با حیوانات مقایسه کنیم، خواهیم دید علی‌رغم برخی تفاوت‌های شکلی، ماهیت این دو گونه رفتار یکی است. به عنوان نمونه: انسان و حیوان هر دو به هنگام گرسنگی به دنبال غذا و رفع گرسنگی می‌روند و خود را سیر می‌کنند. اما در عین حال، علی‌رغم جابجایی فیزیکی و سیر شدن که در انسان و حیوان بطور یکسان واقع می‌شود، ممکن است رفتار انسان بار ارزشی مثبت یا منفی بیابد. مثلاً اگر انسانی غذای دیگری را بدزد و خود را با آن سیر کند، عمل وی دزدی، غصب و تجاوز به حقوق دیگران تلقی می‌شود که همگی بار ارزشی منفی دارد.

همچنین در جامعه دینی يك سلسله از رفتارها وجود دارد که دارای ارزش مثبت و یا منفی هستند. به عنوان نمونه، غیبت کردن و روزه خواری در اسلام دارای ارزش منفی، و رازداری و روزه گرفتن دارای ارزش مثبت‌اند. نکته حائز اهمیت در این میان این است که چرا انسانها در جوامع دینی برای چیزهایی - علاوه بر اموری که سایر انسانها آنها را خوب یا بد می‌دانند - ارزش مثبت یا منفی قایل‌اند. به عبارت بهتر، منشأ خوبی و بدی چیست؟

یکی از بزرگترین و جنجالی‌ترین مسائل فلسفی جهان همین سؤال است که آیا ارزشها ناشی از قراردادهای اجتماعی است، یا برگرفته از امور واقعی و تکوینی است؟ آیا معناداری امور ارزشی ناشی از قرارداد است یا ناشی از واقعیاتی که عقل و وحی انسانها را به آنها راهنمایی می‌کنند؟

بدیهی است که این دو نوع نگرش دو فرهنگ متفاوت می‌سازد: فرهنگی که معناداری ارزشها را تابع قرارداد اجتماعی می‌داند، و در نتیجه اخلاق و امور ارزشی را «نسبی»، متغیر و تابع امیال انسانی می‌شناسد؛ و فرهنگی که معناداری ارزشها را تابع امور واقعی مستقل از خوشآمد و بدآمد انسانها می‌داند. این امور واقعی همان چیزهایی است که متن عالم هستی را پر کرده است و با راهنمایی عقل و وحی قابل شناسایی است و با تغییر ذائقه انسانها متحول نمی‌شود.

بنابراین، معناداری زندگی انسان برگرفته از نحوه نگرش انسان به جهان و انسان و یا به تعبیر دیگر تابع «جهان‌بینی و انسان‌شناسی» اوست. جهان‌بینی نیز به نوبه خود «نظام عقیدتی» و «نظام عقیدتی»، «نظام ارزشی» را شکل می‌دهد.

از طرفی چون افعال اختیاری انسان تابع اراده او هستند و اراده انسانها نیز در پرتو نوع نگرش و نظام ارزشی مورد قبول آنها شکل می‌گیرد؛ رفتارهای انسان نیز تابعی از نظام ارزشی مورد قبول او خواهند بود.

چکیده سخن آن که معناداری زندگی انسان در گرو انجام اعمال و رفتارهایی است که در چارچوب نظام ارزشی ویژه يك جامعه، و در راستای باورها و نظام عقیدتی آن جامعه انجام می‌گیرد؛ و چون مطابق بینش اسلامی، تنها جهان‌بینی حق و به تبع آن تنها نظام عقیدتی و ارزشی صحیح دین اسلام است، ما مسلمانان عامل معناداری و جهت دهنده زندگی انسان را «دین» می‌دانیم. از این رو، فرهنگ در گونه سوّم از تعاریف پیش گفته بر دین انطباق می‌یابد.

مگر آن که اجزای تشکیل دهنده فرهنگ را کمتر از اجزای تشکیل دهنده دین بدانیم، مثلاً اجزای فرهنگ را صرفاً نظام ارزشی و رفتارهای موجود در جامعه دینی بدانیم که در این صورت فرهنگ زیر مجموعه و تابعی از دین خواهد بود.

ناگفته نگذاریم که گاهی ارزشها در کشوری که دارای جامعه دینی است، فربه‌تر از صرف ارزشهای دینی تعریف می‌شوند، در این صورت دو گونه ارزش خواهیم داشت: گونه اول ارزشهای ثابت و غیر قابل تغییر که از باورهای دینی سرچشمه می‌گیرند، گونه دوم ارزشهای ناشی از آداب و رسوم و قراردادهای اجتماعی که قابل تغییر و عوض شدن هستند. اما پرواضح است که تغییر در دسته دوّم گزندگی به ارزشهای ثابت و غیر قابل تغییر نمی‌رساند؛ چرا که اساساً از دو خاستگاه متفاوت نشأت گرفته‌اند.